**زبان و ادبیات فارسی، به مثابۀ خانۀ اندیشه، فرهنگ و هویت ایرانی**

**یوسف محمدنژاد عالی­زمینی**

**دانشیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**

**دبیر علمی همایش**

بــه نـام خداوند جان و خـرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

خداونـد نـام و خداونـد جـای خداونــد روزی ده رهنمای

خداونـد کیـوان و گَردان‌سپهر فروزندۀ مـاه و نـاهید و مهر

ز نام و نشان و گمان برتر است نگارنـدۀ بـرشـده پیکر است

ایران و جهانِ ایرانی را با نام­هایی همچون رودکی سمرقندی، فردوسی توسی، خیام و عطار نیشابوری، سنایی غزنوی، ناصرخسرو قبادیانی، نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، مولانا جلال­الدین محمد بلخی، سعدی و حافظ شیرازی، صائب تبریزی، بیدل دهلوی، ابونصر محمد فارابی، ابوعلی ­سینا، ابوریحان بیرونی، ذکریای رازی، شیخ شهاب­الدین سهروری و ملاصدرا شیرازی می­شناسند. البته بر این نام­ها نام­های فراوان دیگری نیز ­می­توان افزود. اما اگر فقط به همین نام­ها هم بسنده کنیم، به وسعت و عظمت اندیشه، تاریخ، فرهنگ و ادب ایرانی پی می­بریم. میراثی که ریشه در توس و ری و تبریز و نیشابور و شیراز از یک سو، و سمرقند و بلخ و بخارا و گنجه و خوارزم و فاریاب و غزنی و قبادیان و هرات، و دهلی از دیگر سو دارد و «زبان فارسی» به مثابۀ مهم­ترین خاستگاه تفکر و ابراز اندیشه و احساس مردمان این سرزمین­ها بی­گمان نقشی بنیادین در پیوند میان آنان در طول تاریخ داشته است؛ امروزه هم با وجود کاسته شدن از گسترۀ نفوذ آن در سرزمین­های پیرامونی، می­توان ادعا کرد این زبان همچنان یکی از مؤثرترین و کارآمدترین عوامل پیوند­دهندۀ مردمان این سرزمین­ها با کانون و خاستگاه این میراث اندیشگانی، فرهنگی و ادبی، یعنی ایران، است.

 ایران در طول تاریخ کهن خود با فراز و فرودها، و جنگ و گریزها، و کامیابی­ها و ناکامی­های بسیاری روبرو بوده که در نتیجۀ آنها چیزهایی فراوان به­دست آورده و ناگزیر چیزهایی بی­شمار نیز از دست داده و اکنون به جای و موقعیتی رسیده است که امروز در آن قرار دارد. بسیاری چیزها در این دوران در این قلمرو تاریخی و دیرین دگوگون گردیده است: جغرافیای ایران کوچک شده، دین رسمی مردمانش از زردشتی به اسلام تغییر کرده و مذهب رسمی­شان از تسنن به تشیع گراییده است، حکومت­ها و حاکمان از پس هم، ایرانی و غیرایرانی، عرب و ترک و ترکمن و ایلخانی و ... آمدند و رفتند، اما در این میانه «زبان فارسی» به مثابۀ زبان همدلی و زبان همبستگی ایرانیان، فراتر از هر قوم و قبیله و عشیره­ای، نقش­ آفریده است و به امید خدا همچنان نقش­آفرین خواهد بود.

 بی­گمان ایرانیان ماندگاری زبان فارسی و دستاوردهای فکری، فرهنگی، هنری و ادبی آن را وامدار حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی هستند که نقش بزرگی - و به تعبیر بهتر بزرگ­ترین نقش- را در زنده کردن آن ایفا کرده است. شاهنامه، دو گنج بی‌مانند برای ایرانیان فراهم آورده است: «گنجِ زبان فارسی» و «گنجِ فرهنگ و هویت ایرانی». پس از فردوسی، هویت ایرانی در بستری فرهنگی، ادبی و هنری استمرار یافت و نام «ایران» همچنان در ذهن و زبان مردم این سرزمین- به­ویژه شاعران- زنده ماند و پیوسته با عبارت­هایی چون «ایرانشهر»، «ایران­زمین»، «بیشۀ ایران­زمین»، «مرز ایران­زمین»، «ملکِ ایران­زمین»، «ایران­زمی»، «ملکتِ ایران»، «باغ ایران»، «بوم ایران»، ««دیار ایران»، «کشور ایران»، «حد ایران»، «اقلیم ایران» و ... در هر دفتر و دیوانی تکرار ­شد:

**همه عالم تنست و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل**

 **چونکه ایران دل زمین باشد دل ز تـن بـه بـود یقین بـاشـد(نظامی گنجوی)**

 ایرانیان پس از تحمل دوره­هایی از ناکامی­ و فروپاشی­ سیاسی و چندپارگیِ سرزمینی، افزون بر برخی جنبش­های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به­ویژه نهضت فرهنگی- اجتماعی «شعوبیه» همواره در پی فرصتی بوده­اند تا یکپارچگی سیاسی و سرزمینی خود را بازبیابند. در قرن دهم هجری با آغاز حیات سیاسی و حاکمیت صفویان که بر یکپارچگیِ سرزمینی، مذهب تشیع، تصوف و نوعی اندیشۀ ایران­گرایانه استوار بود، این فرصت تاریخی فراهم آمد. بی­وجه نبود که صفویان از یک سو خود را «کلبِ آستانِ علی» می­خواندند و بر حماسۀ عاشورا تأکید می­کردند و از سوی دیگر به واسطۀ «شاهنامۀ فردوسی»، به مثابۀ مهم­ترین میراث فرهنگی و حماسۀ ملی ایرانِ پیش از اسلام، به شاهان پارسی اقتدا می­کردند و رسم شاهنامه­خوانی و نقّالی را در دربار و جز آن ترویج می­کردند. وجود زیباترین و جذاب­ترین و نفیس­ترین نسخۀ شاهنامه، یعنی شاهنامۀ مصوّر شاه تهماسبی، گواهی است بر جایگاه ویژه این نگرش در نزد صفویان. این نشان می­دهد که حاکمان صفوی به­خوبی دریافته بودند که حاکمیت بر سرزمینی یکپارچه به نام «ایران» جز بر بستر این تاریخ و جغرافیا، و فرهنگ و میراث مشترک ممکن نخواهد بود.

 هر آنچه جز این است، از ادیان و آیین­ها و اقوام و زبان­ها و گویش­ها، سراسر جلوه­هایی است از تنوع، مدارا و همزیستی ایرانیان که قرن­ها تداوم داشته و بخش بزرگی از آن در زبان و ادبیات فارسی و دیگر متون به این زبان متجلی شده است. آن بخش که به تاریخ پیش از اسلام می­رسد، افزون بر کتیبه­ها، سنگ­نگاره­ها، کتاب­ها و متون تاریخی، در قالب روایت­های اسطوره­ای و داستان­های حماسی و پهلوانی و تاریخی در شاهنامه بازتاب یافته است. بخشی­هایی دیگر البته به گونه­هایی متنوع در رباعیات خیام، مثنوی­های سنایی غزنوی و عطار نیشابوری، مثنوی معنوی مولوی، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ، مجموعۀ آثار و رسائل فارابی و ابن سینا، کیمیای سعادت، سیاست­نامه و قابوس­نامه، اخلاق ناصری، جهانگشای جوینی، مجموعۀ کتب و رسائل شیخ شهاب­الدین سهروردی و ملاصدرا، و آثار دیگر شاعران و نویسندگان و متکلمان ایرانی آمده است. این دیوان­ها و کتاب­ها و رساله­ها همچون آینه­هایی هستند که مردم ایران خاستگاه­های تفکر، تاریخ، تمدن و فرهنگ مشترک و هویت جمعی خود را در آنها می­جویند و می­بینند.

 می­دانیم که تاریخ ایران تاکنون با برش­های گوناگونی روبرو بوده است که بزرگ­ترین آنها طبقه­بندی آن به تاریخ ایران پیش از اسلام و تاریخ ایران پس از اسلام است که هر کدام از این دو مقطع تاریخی اهمیتی بنیادین در شناسایی، تبیین و تحلیل فرهنگ و هویت ایرانی در روزگار ما دارند. البته در این فرایند، نمی­توان تاریخ معاصر ایران را که در مواجهۀ با فرهنگ و تمدن جدید غرب رقم خورده و منشأ تحولات بزرگ فکری در این کشور شده و به دگرگونی­های بنیادی در عرصه­های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی انجامیده است، نادیده گرفت. اما باید گفت آنچه فرهنگ و هویت ایرانی را در پی این رخدادهای ­دوران­ساز هزاران­ساله تا به روزگار ما تداوم بخشیده است، حاصل اندیشه، اراده و انتخابِ ایرانیان در بیش از حدود یک­هزار و چهارصد سال پیش بوده که دین اسلام را همراه با حفظ زبان فارسی و آداب و سنن ایرانی و میراث مشترک ملی خویش پذیرفته و به آموزه­ها، مناسک و آداب و رسوم و عادات دینی آن از آن روزگار تا به امروز پای­بند بوده است و گمان نمی­رود که بخواهد آینده را جز با اعتماد و اتکا به این ارکان هویتیِ هزاران ساله رقم بزند: «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را!»

 با وجود این، امروزه گروه­هایی از روشنفکران و نخبگان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، رویکردشان به هویت ایرانی تحت تأثیر تحولات فکری یکصد و پنجاه سالۀ اخیر و برخی گفتمان­های غالب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ذات­انگارانه، تقلیل­گرایانه، ایدئولوژیک و یکسویه است که نادیده­انگاری و انکارِ بخشی از هویت تاریخی و فرهنگی، و پیشینۀ تمدنیِ مردمِ این سرزمین، نتیجۀ قطعی آن است؛ نخبگانی که در سالیان نه چندان دور با رویکرد باستان­گرایانۀ رمانتیک و میهن­شیفتگی کوشیده­اند فقط بر نژاد، تاریخ، فرهنگ و میراثِ­ ایرانِ پیش از اسلام تمرکز کنند و شاخصۀ اسلامی و شیعیِ هویتِ ایرانی را نادیده بگیرند یا کوچک بینگارند. گروه­هایی نیز به­ویژه در چهار دهۀ اخیر بدون توجه به آن تجربۀ شکست­خورده، با رویکردی کاملاً مخالف با آن، بنیادگرایانه درصدد نادیده گرفتن و یا کوچک انگاشتن و حتی انکارِ پیشینه، تاریخ، فرهنگ و میراثِ مشترکِ ایران باستان برآمده­اند، که به احتمال بسیار همچون گروه نخست جز شکست و ناکامی نصیبی نخواهند برد. طرفه آن­که بر هر دوی این گفتمان­های پرنفوذ، برچسبِ «حکومتی» خورده و در دو نظام سیاسیِ به­کلی مخالف یکدیگر، به جان و دل ایرانیان راه نیافته است. البته نباید نادیده گرفت که در حاشیۀ این دو گفتمان تقلیل­گرایِ با قدرت، گروه­های سیاسی تجزیه­طلب و مخالفِ یکپارچگیِ سرزمینیِ ایران قرار دارند که تحت لوای گفتمان­های پانیستی و واگرا با سوء استفاده از ایده­های پسا­مدرنیستی و با طرح برخی ادعاها و شعارهای بی­پشتوانۀ قوم­گرایانه در راه ازهم­گسیختگی این هویتِ مشترک تاریخی ایرانیان گام برمی دارند. به­نظر می­رسد ایران و تداومِ هویت تاریخی و یکپارچگیِ سرزمینی آن، این جماعت را سخت آزار می­دهد.

**دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود**

 در چنین موقعیت پرمخاطره و تشتت­آمیزی که می­توان «بحران هویت» و فروپاشیِ «یکپارچگی سرزمینی» و «انسجام ملی» را پیامدِ طبیعیِ تداوم آن فرض کرد، دیدگاهی دیگر هست که با نفی این تقلیل­گرایی، یکسو­­نگری­ و جدایی­طلبی­، به یکپارچگی سرزمینی و پیوستگی تاریخی و انسجامِ فرهنگی و هویتی ایرانیان با تمرکز بر دو پایۀ اصلی «سرزمین» و «دین» باور دارد و «زبان فارسی» را به مثابۀ مهم­ترین بستر بروز و تجلیِ آرمان­های سرزمینی و دینی ارج می­نهد و بر نقش «میانجی» آن در ایجاد همگرایی ملی تأکید می­ورزد. ما در بحث «فرهنگ و هویت ایرانی» با نفی دیدگاه فقط این(میهن­شیفتگی) یا فقط آن(بنیادگرایی دینی) و نیز نفی قوم­گرایی، معتقد به «هم این» و «هم آن»، و «همگرایی» مردم­سالارانه و برابرخواهانۀ ایرانیان صرف نظر از قوم و قبیله و عشیره و زبان و دین و مذهب هستیم؛ چنانکه پیشینیان ما این گونه بوده­ و علی­رغم تنوع قومی، زبانی، دینی و مذهبی قرن­ها با هم و در کنار هم زیسته­اند. این همگرایی ایرانیان در طول تاریخ حاکی از برخورداری از فرهنگ و هویت مشترکی دیرینه و پیوسته است که بخش زیادی از آن در متون ادبی، تاریخی، اخلاقی و فلسفی-کلامی به زبان فارسی بازتاب یافته است.

 بر اساس این دیدگاه، ما در این همایش از اندیشمندان و استادان زبان و ادبیات فارسی، تاریخ، فلسفه، جامعه شناسی، علوم سیاسی، زبان­شناسی و فرهنگ و زبان باستانی و ... دعوت کرده­ایم تا با نگاهی نو به میراث فکری، فرهنگی و تاریخی ایرانیان، به­ویژه میراث زبانی و ادبی پارسی، به بازشناسی و تبیین «فرهنگ و هویت ایرانی» بپردازند و نشان دهند که پیشینیان ما در طول تاریخ چه تلقی و برداشتی از «خود» داشته­اند؟ فهم آنان از «ایران» و «ایرانی» چه بوده و در طول دوره­های تاریخی مختلف چه تغییر و تحول و تطوری در آن رخ داده است؟ «زبان فارسی» چه نقشی در این تغییر و تبدیل و تطور داشته است؟ کدام­ شاخصه­ها را می­توان جزو شاخصه­های بنیادین و ماندگارِ هویتیِ ایرانیان دانست و چگونه می­توان از این بنیان­های هویتی و خاستگاه­های فکری و فرهنگی برای جلوگیری از «بحران هویت» در جهانِ آشوب­ناکِ امروز بهره برد و به بازسازی و تبیین «هویت ملی ایرانیان» در این روزگار پرداخت و از این خانه و از این نظرگاه با جهان به گفتگو نشست و در بازیابی هویت انسانی نقش­آفرین بود؟